

مبانی انسانشناختی هابز و اسپینوزا درباره حکومت (ملاحظات تاریخی)

بیان کریمی^۱، سیدمصطفی شهرآیینی^۲

چکیده

هابز و اسپینوزا از جمله فیلسوفانی هستند که در تاریخ فلسفه پرداختن به اندیشه سیاسی را از ضروریات کار فلسفی دانسته‌اند. این دو متفکر بنحوی نظاممند اندیشه سیاسی خود را به مابعدالطبیعه و انسانشناسی منتج از آن مرتبط دانسته‌اند که از این حیث با پیشینیان خود و حتی با دکارت که کمابیش هم‌دوره آنهاست، تفاوتی آشکار دارند. اسپینوزا در برخی جهات از هابز تأثیر پذیرفته است، اما بدلیل تفاوت در منطق و فلسفه کلی هر یک، تفاوتی چشمگیر در خوانشهای انسانشناختی و ارائه کارکردهای اندیشه سیاسی این دو فیلسوف مشاهده میشود. هدف راهبر مقاله حاضر برجسته‌سازی پیشینه تاریخی فلسفه سیاسی در یونان باستان بویژه در سده‌های میانه و سپس در تقابل تاریخی با این پیشینه، یافتن مبادی و مفروضات مابعدالطبیعی و انسانشناختی پیدا و پنهان در برتری نوع حکومت مطلوب هابز و اسپینوزا و همچنین برشمردن شباهتها

۷۵

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)؛ karimibaian@yahoo.com

۲. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران؛ m-shahraeini@tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۸ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1400.12.1.4.0

و تفاوت‌های میان آنهاست. مدعای اصلی مقاله اینست که فلسفه سیاسی اسپینوزا بر پایه اخلاق و عقل استوار است تا جاییکه ویژگی بارز آن عشق به انسان و اهمیت عقل در سرشت اوست. در سوی دیگر، فلسفه سیاسی هابز حس‌بنیاد است و ویژگی مشهود آن نگرش بدبینانه به انسان و تفسیری مادی از سرشت وی است. بر همین اساس، اصل صیانت ذات در هابز تنها بمعنای صیانت جسم است و نوع برتر حکومت بزعم او، سلطنت مطلق است که تنها هدف آن حفظ جان شهروندان و تأمین امنیت جامعه است، اما صیانت ذات برای اسپینوزا فراتر از صیانت جسم بوده و صیانت عقل را نیز دربرمیگیرد و چه بسا بر آن تأکید بیشتری دارد، چراکه ذات آدمی بیشتر به عقل اوست تا به جسمش. بنابراین، نوع برتر حکومت از نظر اسپینوزا، دموکراسی بوده و او به نقش حکومت در تعالی فرهنگ بشر و لزوم سیاستگذاری تربیتی و اخلاقی تصریح کرده است.

کلیدواژگان: تطور تاریخی فلسفه سیاسی، هابز، اسپینوزا، سرشت انسان، حکومت، امنیت، کمال.

* * *

مقدمه

هابز و اسپینوزا از جمله فیلسوفانی هستند که پرداختن به اندیشه سیاسی در ذات نظام فکری آنها نهفته است و در این عرصه آثاری مستقل از خود بیادگار گذاشته‌اند. برخلاف دکارت که از ورود نظری و عملی به وادی سیاست دوری می‌جست، برجسته‌ترین کتابهای این دو فیلسوف عنوان سیاسی دارند. معروفترین اثر هابز، لویاتان و محوریت‌ترین آثار انتقادی او، درباره شهروند و عناصر قانون طبیعی و سیاسی، همگی آثار سیاسی هستند. اسپینوزا نیز از نخستین فیلسوفان سیاسی عصر جدید است و فلسفه سیاسی مهمترین موضوع نظام فلسفی اوست. وی اساساً غایت فلسفه‌ورزی را فعالیتی اجتماعی میداند؛ به این معنا که انسانها هم در اصل جستجوی حقیقت به همدیگر نیاز دارند و هم در تحقق این جستجو، که باید شرایط آن از جمله صلح، امنیت و رواداری در جامعه فراهم باشد. این دغدغه در اسپینوزا به

۷۶

